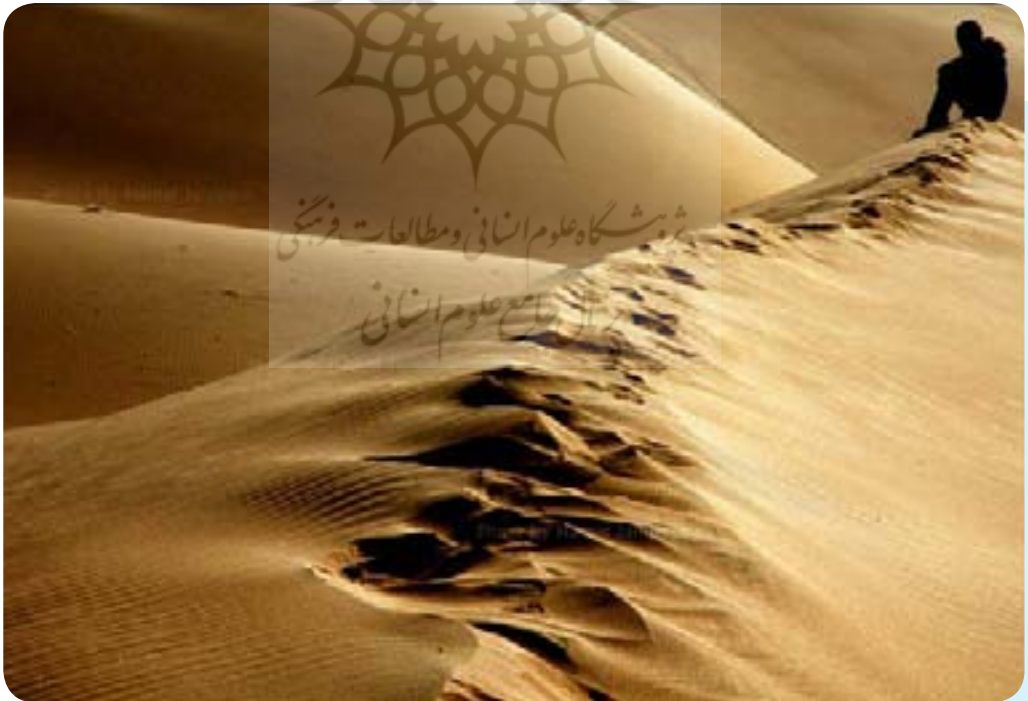


با دعای باران

احمد صادقی اردستانی

هوا خیلی گرم بود، طوفان داغ، که از روی شن‌های تل و تپه‌ها به سوی شهر هجوم می‌آوردند، صورت‌ها را می‌سوزاندند و بدن‌ها را خیس عرق می‌کردند. آفتاب داغ و سوزنده، آن چنان درختان و بوته‌های گیاهان را خشکانده بود، که کم‌تر درختی برگ‌ی بر خود داشت.

خِش خِش برگ‌های خشکیده درختان، که بر اثر وزیدن طوفان‌های شدید به این طرف و آن طرف پرتاب می‌شدند، گوش هر کسی را آزار می‌داد و استخوان هر کسی می‌سوزانید، چون این وضع، خشک‌سالی و عواقب دردناک آن، نمودار می‌ساخت.



آب چاه‌ها به حد اقل رسیده بود، نخل‌ها و دشت‌ها در حال خشکیدن بودند و برای بذرکاری و سبزشدن درختان نیمه خشک شده امیدی نبود!

همگان به خاطر نیامدن باران و خشک سالی، سخت نگران و پریشان بودند، و هر گاه هم رعد و برقی در آسمان می‌جهید، از آمدن باران خبری نمی‌رسد و گاهی که ابر سیاهی نمودار می‌گردید، همه چشم را به آسمان می‌دوختند، که شاید آن ابر باران‌زا باشد، ولی آن ابر سیاه هم از بالای سر آنان عبور می‌کرد و اشکی نمی‌ریخت و آه و افسوس مردم شدیدتر می‌شد.

به هر حال، تب و تاب و آشفتگی و پریشانی زیادی زندگی مردم را در فشار قرار داده بود، به خصوص وقتی ناله‌های دردناک کودکان و حیواناتی را، که بر اثر تشنگی، توانایی حرکت و جست و خیز نداشتند، هر بیننده‌ای را سخت متأثر می‌ساخت، تا هر کسی به نوعی در راه چاره برآید.

در روایت هم می‌خوانیم: اگر مردمی مرتکب گناهان شدند، خداوند بارانی را، که در آن سال برای آنان مقرر فرموده، از آنان دریغ می‌دارد، و به سوی کوه‌ها و بیابان و دریاها روانه می‌سازد.

بدین جهت، مردم مدینه، که از فشار خشک‌سالی و تنگ‌دستی در زندگی به ستوه آمده بودند، گروه گروه، کوچک و بزرگ، دست به دعا و نیاز به درگاه خداوند بر می‌داشتند، گاهی گروهی به صحرا می‌رفتند، و برای آمدن باران دعا و ناله سر می‌دادند ولی از باران خبری نمی‌شد و این کارها بارها ادامه پیدا کرده بود و با امیدواری به رحمت الهی، به دعا و ناله‌های دردمندانه و سوزناک ادامه می‌دادند.

آری، این وظیفه همه است، که در همه حال و برای به وجود آمدن نعمت‌ها و محفوظ ماندن آن‌ها از آفت‌ها و خطرهای دعا کنیم، و اصولاً خداوند فرموده: اگر به خاطر دعای شما نبود، نزد من ارج و ارزشی نداشتید.

اما، ضرورت این دعا و التماس در مواقع سخت و حساس بیشتر می‌شود، بدین جهت، گروه‌های مردمی، که در جاهای مختلف صحرا دست به دعا برداشته‌اند، به دعا و ناله‌های سوزناک خوی، شدت و سماجت بیشتری می‌بخشند، و با بلندکردن دست‌های نیاز به سوی آسمان، فدای مهربان را برای نزول باران رحمت بیشتر می‌خوانند، ولی دعاها، شرط دیگری نیز لازم دارد، که تأثیر گذار و نتیجه بخش باشد.

یعنی، دعای کسانی زودتر به اجابت می‌رسد، که پیراسته از گناه و هر گونه آلودگی بوده، و به مقام والایی از ایمان و اخلاص رسیده باشند. که به فرموده قرآن کریم: خدا، آنان را دوست بدارد و آنان نیز به واقع دوستدار خدای متعال باشند.

به هر حال، دعاها و ناله‌های گروه‌های مردم ادامه داشت، یکی از آنان به نام «سعید فرزند مسیب» می‌گوید: مشاهده کردم، جوان سیاه پوستی از جمعیت جدا شد و بالای تپه‌ای رفت و من هم عقب سر او حرکت کردم، آن جوان التهاب عجیبی داشت، چند لحظه لب‌های داغ زده او بیشتر تکان نخورده بود، که ابر سیاهی در آسمان نمایان گشت و در حالی که نگاه عمیقی به آن ابر دوخته بود و زمزمه‌ای به لب داشت، باران شدیدی از آسمان سرازیر گردید.

آری، با دعای آن جوان سیاه پوست، آن قدر باران فرو ریخت، که همه گودال‌ها و چاله‌ها و دشت‌ها انباشته از آب شد و موجب فراوانی آب، رفع خشک‌سالی و شادمانی همگان گردید.



با مشاهده این صحنه، من به تعقیب آن جوان سیاه پوست پرداختم و کشف کردم، او یکی از غلامان دست پرورده امام زین العابدین (ع) است، که آن حضرت گروهی از آنان راه برای مصونیت از آسیب‌های اجتماعی، پرورش هویت و شخصیت آنان و نیز آموزش برای انتقال معارف اهل بیت (ع) نزد خویش نگه می‌دارد، و به بهانه‌های مختلفی آنان را آزار می‌کند، تا از قید بردگی هم رها شوند.